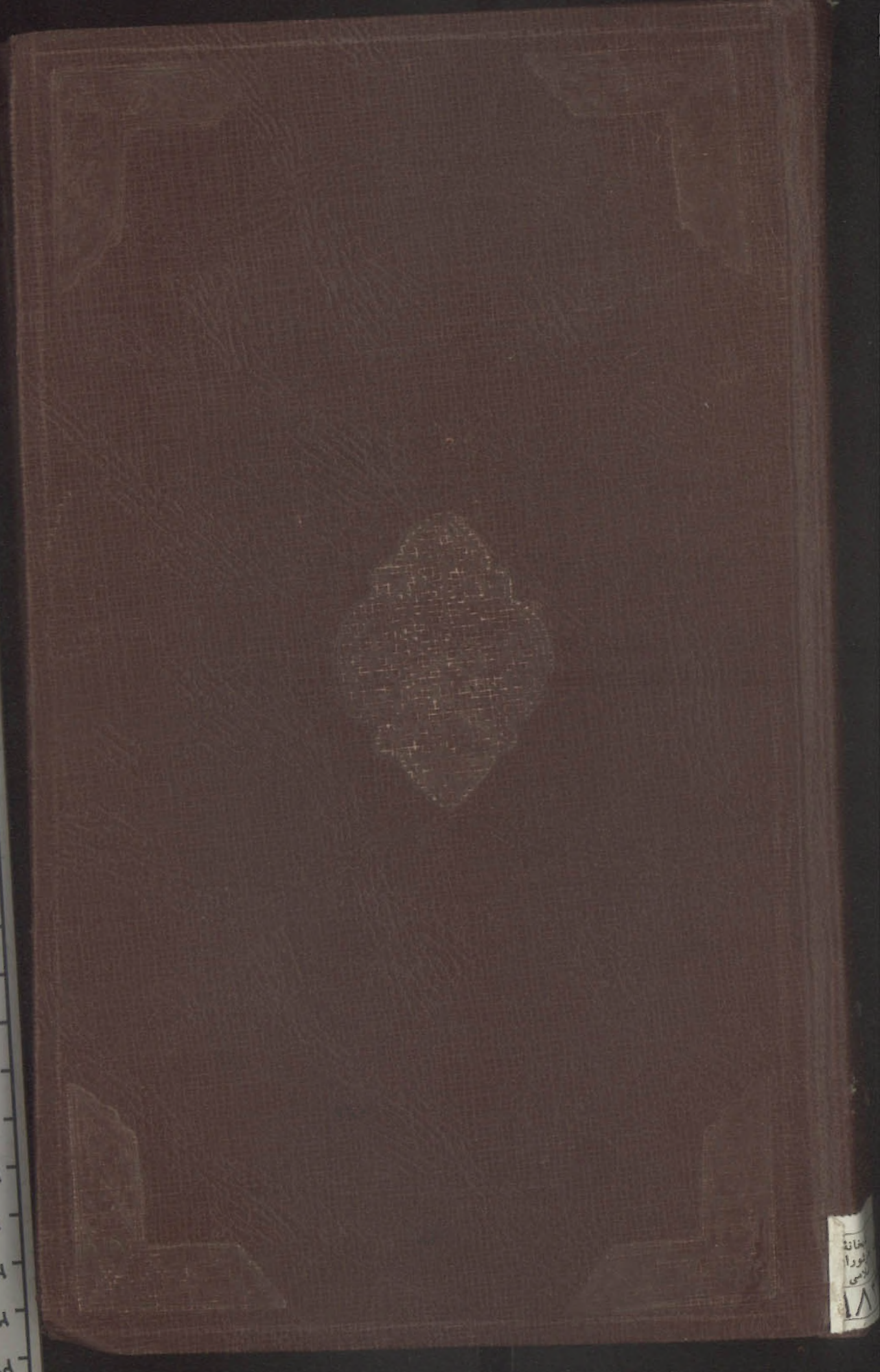


1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100




مكتبة
شوراء
لاسي

آداب الامام
الحقیر

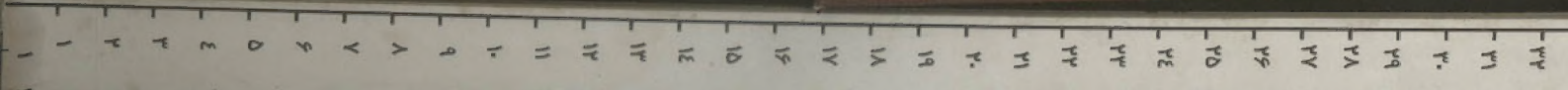
۴۵

۱۸۳۳۴
۲۰۹۴۹۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب آداب الامام مؤلف علمین حسین واعظ کاشفی مترجم شماره قفسه ۱۸۳۳۴		
		۲۰۹۴۹۹

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۳۳۴



三

این کتاب از مال خالص میرزا محمد
این کتاب از مال خالص میرزا محمد
کازیر کاخ خورشید خورشید خورشید خورشید
کازیر کاخ خورشید خورشید خورشید خورشید

از میان کتاب

۱۳۳۵

2.9599

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي زين من جن مل عطائيد قلوب اوليائيد بحاسن
الاوصاف وديان الاكابر والصلوة على سيدنا محمد الذي بعثه
بعد قديم مكاهم الاخلاق وادبه باحسن تاديب في كل باب السلام
على الله واصحابه المناويين باذنه اياه اذ تباب املا بعد جدي كيد
فغير متوسل باسباب غيبه وروشان وحق متوجه باو اب صحت ليلان
على اي احيى الواعظ الكافي المدعو بالقصيدة الله بالفيض على اللطف
الحق كنه نزار با علم وعرنان رضى و مبرجى است و بيني صحاب
ذوق و وجدان معاني و مبادئ كيمياى عادات ابدى متصاحب خبار
است و ثم تفاوت سرمدى على لطف شرايح جود نفوس بنى آدم بجزر خرد
تاير نزار كه صحت و كونه صحت و غير كه شهرت و الطم و جود و است و سر اهرت
و تاير نزار و حال الخمر و رطاب است و نباتات و جوانات كه ضل
و كشف اند مقارنت و مصاحبت را تاير نزار چگونه است
بمقارنت زمينهاى فاسد و جيفه هاى متعفن فاسد و متعفن نزار
و بجا و راست زمينهاى صالح و زيايى خوشنوى بكيفيت علاج
و طبب كيفيت كمر و نزار و جوانات و در رنج مصاحبت

و تاملت

است ليكن به عده و جنب جواب اختلاف كرد و اندر بعضى گفته اند كه
جهت وجوب است كه بر بكي از ان دو كس كه بدين رسالتند پس بر هر
جواب سلام واجب شوى و بعضى گفته اند كه لفظ سلام صلوات است و از
كه جواب شوى پس اگر يك سلام بعد از ديگر واقع شوى جواب صلواتند
اما اگر دفعه واقع شوى همچو كدام جواب آن دو كس شده باشد پس بر هر
جواب سلام واجب شود و امام نوادى رحمه الله فرموده كه اين دليل
مصدق است اوست و در سلام كردن است نصيحه كه علماء اوى
رضوان الله عليهم اجمعين مقرر كرده اند امام نوادى رحمه الله فرموده
كه مستحب است كه سلام كنند و بر سرى وجه سلام كنند كه السلام عليكم
در حقه باشد و بر كاه امام ابو الحسن وى و امام ابو محمد متذلل و غير اين از علماء
السلام و همهم الله بر ان گفته اند كه افضل واو لى است كه بر صيغه سلام بعضى
الفاظ را نوزده بفرمايد بدين ليل ان حديث كه در صحيح ابى داود و ترمذى و غير
الفاظند و حسن انعمان بن اخصاى رضوان الله عليهم اجمعين ثابت شده كه گفت
بردى بنى سقر صاعقه الله عليكم در آمد و گفت السلام عليكم اخبرته جواب داد
ووى بنى سقر لى اخبرته فرمود كه دفعه اى سلام كنند و راجحه
حاصل است بعد از ان ديكرى آمد و گفت السلام عليكم در حقه الله اخبرته جواب
داد و گفت كه ببيت بعد از ان ديكرى آمد و گفت السلام عليكم در حقه الله

فنى اين سلام كنند را بغير حقه حاصل شد

نہی

لیکن اگر کسی می‌پرسد و چه سلام کند بر مسلم علیه جواب واجب گفتار بر کسب آن
خفته سلام است اوست بر مسلم گفتنی است بعلیه سلام
سلام و رحمه الله قرار داده اند پوشیده نباشد که جواب سلام فرقی
معمولی است اگر مسلم علیه کسی باشد و فرقی نگذارد است اگر کجی باشد
پس کسی از آن جمع جواب دهد آن فرض از گردن ساقط شود
و اگر هیچ کس جواب ندهد هیچ آثم و گناه کار نباشد و اگر جواب
دهند غایت فضیلت و کمالات آنرا که اجنبی جواب دهد و صحیح
آن است که فرقی از کراول و دیگران ساقط نشود و اگر کسی از آن
جمع جواب دهد بخاری از آن افتراق است یعنی گویند فرقی
از گردن و دیگران ساقط شود و هیچ کس که بداند نماز و ادان کردن
از قبل با یگان کافی است و بجهت دیگر گویند ساقط نشود زیرا که
همه فرقی نیست و مختار قول ثانیه است و مستحب است که جواب
دهنده باین نوع جواب دهد که و علیکم السلام و رحمه الله وبرکاته
و باید که فقط و علیکم گوید و بگوید و عطف ویم یعنی جمع و اگر جواب سلام
گفته و ایدود و اقل جواب آن است که و علیکم السلام
گوید و بگوید و عطف ویم و اگر علیکم السلام گوید و بگوید و عطف
یا علیکم السلام گوید و بگوید یعنی یا علیکم السلام گوید و بگوید

و ضمیمه جواب حاصل است و در هر یک صحیح مشهور این است و امام
 شافعی و اصحاب و در هر یک از اینها بری رفته اند لکن امام ابو حنیفه
 متوجه رحمة الله جنم کرده است بگویند سلام به والد عطف بخیری
 نیست و جواب حاصل میشود و ای قول ضعیف است و خلاف
 کتاب و سنت و مستحب آن است که بنابر مصنفون آیه کریمه
 اِنْ جِئْتُمْ بِخَبَرٍ خَيْرٍ مِنْكُمْ بِحَقِّكُمْ فَاَعْلَمُوهُمُ و در جواب سلام چیزی
 از دعا زیاده کند در کتابی است که بنام ضعیف از انس بن
 مالک رفته اند عذر کرده است که در ازین سخن پیغمبر علیه السلام و سلم
 بگویند آنست که ستودن آن جمعی بود پس گفت السلام علیکم
 یا رسول الله اخبرنی در جواب وی فرمود و علیکم السلام و رحمة
 الله وبرکاته و معفو نه و در صفاتی که از اصحابی گفت یا رسول
 الله در جواب سلام اگر کسی از اصحابی بود که در آن زمان
 بودی آنحضرت گفت که مانع نمی آید مرا از آن کار آنکه او مردور
 جیفه من مردم باشند و پیوسته باشد بناسخ که مترطاجید است
 که نه انقباض و اسلام باز دهد و اگر در آن تاخیر کند و بعد از آن
 جواب گوید فرضی از کردن وی سابقا مشفق و علما را افضلا
 است که جواب گوید تا با ناله واجب میشود باین صحیح است که

واجب شود

واجب شد و در بعضی گفته اند اگر یکدیگر تلویح نزدیکی است واجب نمی آید
 واجب شود و جواب سلام هر کس که در آن واجب شود و در هر یک از اینها
 لکن اول آنست که جواب دهد و السلام بر کسی که
 مخصوص بعضی مردم است سلام علماء اسلام هم آید
 گفته اند که چون کسی بر جمع و تآیید و ضواید که بعضی را بدوان
 مخصوصی که از اسلام ای مکرر است زیرا که غرض از سلام بجمعی
 التفت است و موافقت است و این فعل موجب نفوذ و کثرت
 دیگران میشود و یکی اگر در شارع عام یا بازار یا موضع که مردم بسیار
 جمع میشوند یعنی در اسلام مخصوص کند جایز است و اگر جمعی بر یک شخصی
 سلام کنند و وی گوید و علیکم السلام باید بقیست و قصد وی را در
 سلام بر جمعی باشد تا فرضی از کردن وی سابقا شود و اگر وی جواب
 ندهد و در بعضی را بماند و بعضی را نه فرضی از کردن وی سابقا نشود
 است و اگر کسی نداند که کسی از این پس بر او یا ولواری و گوید سلام
 علیکم یا فلان یا آنکه گفته اند فرستد بکسی و در اینجا زیاده که اسلام
 علیکم یا فلان یا آنکه بر زبان قاصد سلام فرستد بکسی و گوید سلام
 از فعل سلام کوی و آن معلوم بکسی نیست و در اینجا فرستد بکسی و
 رواست و چون او از اسلام کند یا بگوید یا تا حدی بگوید
 بر وی واجب است که بگوید و جواب سلام باز دهد و امام و احمدی

و غیر و سر از علم و حکمت بماند که برکت است الهی و سلام بر
 مسلم و واجب است که بر قاصد اسلام گفتاری و
 که عکس و علیه اسلام **ادب** پنج ترک اخلاقی است
 بسر و کتف و دست و دست سلام باید که سلام کننده از برای احترام
 برادر مؤمن پشت خم کند که مکرر و محذوف و دلیل بری قول
 حدیث معانقه است که بعد از آن در آداب مصافحه مذکور خواهد شد
 و آن حدیث است حسن خاتمه از معاوی بن نسف و آن طایفه
 و آن معروف نوان شد که اگر از مسلم کسی بیاری از آری
 علم و دانش آن طریق را مسلک میدارند و آن فعل مذموم را
 از فصل هسان و توضیحی شریک در دست آفت که اقتضای
 رسول الله علیه و آله و آله و سلم و ای کبر و شرف مقامی است که در
 او متکبر بود و مانند حکم عنه فاش و سلام بشارة و سرور
 و دوست و امنی آن را تلفظ ممنوع و مکرر است و در صحیح ترمذی
 با سند ضعیف آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که از ما نیست
 هر که تشبه بغير ما کند تشبه بهود و نصاری میکنند که سلام کردن
 بهود و بشارت آنست است و سلام کردن نصاری بشارت کتف
 و آن حدیث که در سنن ترمذی از اسما بنت
 عندها روایت که پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام روزی به پیغمبر گفت و کرده

زمانی

زمانی جای نشسته بودند و من در میان ایشان بودم آنوقت بدست
 مبارک ایشان فرمود و بر ما سلام کرد و محبت بر آنکه دفع کردن
 بشارت با تلفظ جائز است **ادب** ششم رفع صوت
 وقت سلام کردن چون کسی بر صبح در آید و خواهد که سلام کند
 باید که از برای برایشان در نیاید بلکه از راست یا چپ بیاید
 و سلام کند بر وجهی که ایشان را بشنوند و اگر نشنوند از وی
 مستثناست مکرر باشد و بر مسلم عید جواب واجب نشود
 و باید که مجیب نیز آواز خود را در جواب جهان بردارد که
 مبتدیر بشنوند و اگر نشنوند فرصت رد سلام از وی
 ساقط نشود و اگر کسی برگری سلام کند اول آنست
 که بر تلفظ سلام تلفظ کند و امام بدست بشارت کند بر وی
 که آن کرد در یاد تمام صحیح جواب شود و اگر مبتدیر میان
 سلام و بشارت جمع کند بر وجه واجب واجب نشود و اگر کسی
 بروی سلام کند باید که در جواب گری جمع کند میان
 تلفظ و بشارت بروی که آن کرد و باید تا فرصت رد سلام از کردن
 وی ساقط نشود و اگر برگری سلام کند و وی بدست مبارک کند جواب
 شوی و فرصت رد سلام از کردن وی ساقط گردد زیرا که بشارت وی

قایم مقام عبارتست و اگر کسی باشد بر وی سلام کند در جواب
 وی باید که معنی میان تلفظ و اشاره تا فرصت رد سلام از وی
 ساقط نشود **اگر** **بهم** سلام کردن سواره است بر پیاده و در
 بر نشسته و اندک بر بسیار چنانکه در صحیحی می باشد و اگر در صحیحی
 ثابت شده و در روایت دیگر صحیح شده که صحیح بر کبر سلام کند و
 بر نماند و قبل بر کبر و طریق سنت و جماعت نیست لیکن اگر کسی
 مخالفت کند شلا پیاده بر سوار سلام کند یا قاعده بر مائشی یا کبر بر قلیل
 یا کبر بر صغیر مکرر و نه نیت و اگر وی بجهت آن قائل شده اند و گفته اند
 که در بی صورت ترک آن تحقیق پیش نیست چه کسی که مستحق آن بوده
 که بجهت بجهت می کشد و ای وقتی که بر دو طرفه در راهی
 بهم رسند اما اگر جمعی نشسته باشند و در روزه بر راهی رفته باشند
 سلام باید کرد که در جمعی نشسته قلیل یا صغیر می کشند و در وقت که یک
 و در صحیحی از انس رضی الله عنه مرویست که بر جمعی از کوفه آن گفت
 و بر ایشان سلام کرد پس گفت دیدم پیغمبر را ایضا و بعد از آن که از جمعی
 کرد و در کتاب آمده که آن حضرت بای عبارت گفت که السلام علیکم
 یا حیاه **اگر** **بهم** هشتم ترک سلام است بر زن عیله و ترک
 جواب سلام وی علی بر آنست که سلام زن بر زن مثل سلام مرد

مرد و زن سلام

بر مرد و آن در سلام زن بر مرد و سلام مرد بر زن اختلاف است
 بعضی گویند که زن باید بر شوهر و بر مرد که می می شری او باشد سلام کند
 و نیز آن بر مالک خود و متجرب است که هر یک از مرد یا زن ابتدا
 سلام کنند و بر مسلم علیه جواب واجب شود و در آنوقت که زن عیله
 بر مرد بیک سلام کند و اگر زن سلام کند مرد جواب داد که مکروه
 است و سلام مرد بر زن بیکانجه عیله می کشد و اگر مرد سلام کند زن
 را جواب داد که مکروه بود و کسی که زن غیر عیله باشد سلام مرد بر وی
 رواست و جواب سلام بر آن زن واجب است و بر کسی که عیله می کشد
 واجب است و اگر جمعی زنان عیله ای باشند یک مرد بیکانجه رواست
 که بر ایشان سلام کند و جواب سلام بر ایشان واجب شود در روایات
 صحیحی ثابت شده که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر گروهی از زنان گفت
 بر ایشان سلام کرد و اگر جمعی زنان عیله بر یک مرد بیکانجه سلام کنند هم
 رواست و جواب بر مرد واجب شود و اگر جمعی مردان بیکانجه بر یک زن
 عیله بیکانجه سلام کنند رواست و جواب بر آن زن واجب شود و اگر جمعی
 که دانند که متضمن نیت خود اند و اگر یک زن بیکانجه بر جمعی مردان بیکانجه
 سلام کند بهمان شرط رواست و جواب بر آن مرد واجب شود و اگر
 بهم ترک سلام است در موضع مکروه و اگر کسی که نیت خود را نداند

باز در محل است که سلام کردن در آن محله مکروه است و اگر سلام کنند
 جواب واجب نشود و اولی نقلی قضای حاجت است چون کسی حاجی بقضای
 حاجت نشده باشد سلام کردن بروی مکروه است و اگر کسی سلام کند
 بروی جواب واجب نشود و دوم نقلی بشارت است که سلام کردن
 در آن محل مکروه است و جواب سلام واجب نشود و سیم نقلی جواب دینگی
 است که کسی کردن در آن زمان کراهت دارد و اگر سلام کند مستحبی
 نشود و چهارم در میان عام است که سلام کردن در عام روا نیست از جهت
 آنکه مستحب است که در مسلم علیه السلام در آن محتاج بود و در حق جناب و بر
 جواب سنی نماید و اولی نقلی سلام که سنی است از سنی است و سنی
 بر زبان نماید و اگر چه اینجا بعضی تحت است یکی بر اسلام است و اگر
 سنی که است و اولی نقلی که تحقیق نشود که مسلم علیه السلام واجب نمید
 سلام کردن در عام و بی رواج و جواب بر دو واجب نشود و تحقیق طعام
 خوردن است و آن علی است که تحقیق نقلی طعام در دهن دارد یکی اگر در میان
 طعام خوردن است اما نقلی در دهن ندارد و سلام رواست و جواب واجب
 نشود و وقت قطعه از آن است و در روز جمعه هر کسی مسجی جامع در آن وقت
 که خطیب بر بالای منبر میباید که هر کسی سلام کند چو که مردم در آن محل حاضر
 بشکون و اگر کسی سلام کند محار و جواب دادن وی مقادیر است و بعضی گویند

جواب

جواب نمیدانست بسبب که تقصیر از وی صادر شده و خطا نکرده
 و بعضی گویند که وقت خطبه واجب است چنانچه جمعی از علمای آن زمان
 سلام نمیداد و اگر سکوت سنت باشد چنانچه بعضی بر آنند باید که کسی از جمعی
 جواب وی باز دهد و دیگر آن سکوت باشد و بعضی وقت بابت نماز
 قناعت است که سلام کردن بر مؤمنان در آن محل مکروه است و اگر سلام
 کنند بروی جواب سلام واجب نشود و یکی اگر جواب دهد بابت نماز خاص
 نکرد و اعادة بناید که در هشتم وقت نماز که از آنست که در آن وقت
 سلام کردن بر مسلم مکروه باشد و بروی جواب سلام واجب نشود
 و اگر در اشای نمازی عبارتست جواب دهد که و علیکم السلام و اگر
 عطف و کا و خطاب نمازی باطل نشود و اگر عطف به بر است آن و اگر
 باطل به باطل نشود بقول اصح و اگر بای عبارتست که در یک علم السلام به غیر
 باطل و عطف نمازی باطل نشود زیرا که آن دعا است که فاطمه علیها
 السلام در وقت تلاوة قرآن است که سلام کردن بر تمامی قرآن مکروه است
 و مستحبی جواب نکرده و بعد از سلام واحد بر همه ائمه علیهم السلام و بی خود
 بنابر کفایت به و اگر تکلف جواب گوید باز متعاضد نماید کرد پس
 بر سر تلاوت نمیدانند و عام نمازی در حدیث آمده که در قول
 عام واحدی نظر است و ظاهر آن است که اگر بر تمامی سلام کند جواب

واجب شود و هرگاه که در وقت دعا خواندن است که سلام
 بگوید و جواب واجب شود و لیکن باید که داعی در آن کار متفرق
 نباشد با جمیع دل و حضور تمام تا فرصت را در سلام از وی ساقط
 شود و بعضی گفته اند جای کسی که قاری دارد و امام نماز وی را میخواند
 فرمود که نزدیک من ایستاد و هرگز است که سلام بروی بخواند باشد
 زیرا که ایستادن آن شخص و مشقت وی در آن امر زیاد است و مشقت
 آنست که طعامی خود و برای کل سلام کردن مکروه است پس است
 سلام بروی بطریق اولی لازم باشد و لیکن اگر کسی در ذکر گفت باشد و بر
 سلام گفتند جایز است که ترک کند و جواب دهد پس بر سر ذکر رود
 یا در وقت تعلیم است چون کسی در حج احوال گرفت باشد و لیکن
 نمیکوید بروی سلام نباید گفت زیرا که بحکم را قطع تعلیم کردن مکروه
 و اگر کسی بروی سلام گوید جواب واجب نشود و بقول بعضی واجب
 و بقول امام شافعی رضی الله عنه واجب است و هرگز سلام است بر متبع
 و فاسق ظاهر و ظالم و کافر امام فرمودی رحمه الله در کار آورده که بر متبع
 و کسی که گناه بزرگ دارد و توبه نمیکند سلام کردن بر او مکروه است و اگر وی
 سلام کند جواب نباید داد بدلیل آنست که در هیچیک از اینها است
 در تفسیر کعب بن کلاب رضی الله عنه که با دو یار دیگر از غزو بنو کلاب

واجب است

نموده اند

نموده بود و میگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی فرمود و احیاً را از
 تکبیر تا جوس پیش آنحضرت می آمد و سلام میکردم و با حرکت می کردم
 آیا آنحضرت لب مبارک را حرکت می دهد یا جواب من یا نه آنحضرت
 و امام بخاری رحمه الله علیه از ابی هریر رضی الله عنه روایت کرده که وی
 فرموده که سلام کنید بر شاربان فرمود از ابی المویذ الی کعبه رحمه
 منقولست که اگر کسی مضطرب و بغیر وقت و برای یکی از اطفال
 یا فاسقان یا جاهل سلام باید کرد و براسطه حفظ دین و مالی و عرضی
 خود از شر متفسد و فحش و داند که اگر سلام نکند از شر نجات یافت
 فرموده است باید که سلام کند اما نه تعبد و داعی نشان بگوید در دل نیست
 کند که سلام است از انسانی حق بجانب و الله و معنی السلام علیکم
 آنست که الله تعالی علیه السلام در سلام کردن بر پیغمبر و نصاری
 علما را اقتضاست که از هر کس قطع کرده اند که جایز نیست ابتدا کردن
 سلام بر ایشان **در هیچ** صلوات بر او است ابو هریر رضی الله عنه آمده که
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون بر تو نصاری رسید ابتدا سلام
 میکنند از ایشان و بعضی از متافران گویند این سلام بر ایشان
 مکروه است نه حرام از قضا و رضی الله عنه روایت که چون یکی از
 شما خواهد که بر اهل کتب سلام کند باید که گوید السلام علیکم

۴۷۵

کتابخانه

که بنا شد حاج و مسلمان که بهم رسیده پس مصافق کنند و اگر آنروز نباشد
پیش آنکه جدا شوند از یکدیگر و در جمیع بخاری از فرادور حدیث معاذ الله
که گفت از آنسی که ملک و مملکتی است چه رسیدیم که در میان حجاب
و سونای است معاذ الله مصافق بود از خود که آری میبود و در
و بر هر چه که در این دستهبست وقت وقوع و سرش را اسلام آورد
که چنانکه در حق از مسلمانان یکدیگر عداقت کنند و خوابد که مصافق نماید
و بدید که دشمنان آنستند بیرون آنروز و بر پند سازد پس مصافق کنند
که آن موجب نزد محبت و اخلاص است و دوست و آسایشی کشید
باید از دشمن مصافق که از آنجا است کسی که اندک مصافق میکند شرط و آن
آن بود که دوست خود را پس بکشند و آتی که مصافق وی باز کنند
و دوبیم عداقت و دوست دوست مصافق مستی است
که در جمیع مصافق نماید و دشمن از روی ایشان است و ملاقات و در
عداقت کند و در کتاب الکتاب از برای عداقت مصافق است
مردیست که بر خفاست مسلم فرمود که چون دو مسلمان یکدیگر بکشند
و مصافق کنند و دوری یکدیگر بکشند نماید از روی دوستی و دوستی کشند
از عداقت و پس از مسلمانان ایشان را دوبیم چهارم صلوات
فرستاد از برای مصافق و در حق رسالت نباهت و صلوات

94

این کتاب

1874

[illegible]

و غار و غیر آنست از سیاه ذرا باید که کجک ماطه ازادی غیر طریقی
 بر سنگ و غار و کجک لب این و آنرا کجی میگویند از سیاه ذرا بگوشه گفته
 و اگر نجاستی با در داری با آن از نقطه مسلمانان بپوشید و اگر دانست
 که است چنانچه شود و چون در راه که در می بیند میگوید یا علی از او میگوید
 باید که آنرا بجا که میگویند تا آنکه کسی بر آن نیفتد و آب در آن در پیش
 روی و کجاست دست راست میگوید بجهت بر دست چپ یا بر خطا انگشت
 و اگر خانه کعبه بر دست چپ است آب و اگر بر خطا انگشت و اگر بر خطا و آب
 آب در آن طرف دست چپ نه از آن **فصل در احوال**
 ضعیفان و مستغنیان در راه و با کجک از مسلمانان و طریقی اعانت
 مسلمانان داده و مستغنیان باید که اگر نجاستی در راه بگذرد که در خطی
 می افتد و بر دست چپ است و دست راست دست چپ دیگر گیرد
 و بر سر را آورد و اگر ضعیف بپوشد که در زیر پا که آن فرودماند و باروی مردار
 و با آنجا که باید بر سیاه برساند و اگر بگوشی از آنجا افتد و آب است و بر آن
 یاری دهد و اگر خود حامل بار می رود و در راه که نه آن است بپوشد از راه
 یکطرف رود و دست را بر مسلمانان سنگین کند و اگر کسی از او بپوشد که
 یا علی بگوشد باشد و اینست از آن که در میان در مسلمانان بپوشد باید که بگوید
 آن بخود و اینست از آنست که در راه چو بپوشد که علی بر خطا و چپ میگوید

فصل در احوال

و غار و غیر آنست از سیاه ذرا باید که کجک ماطه ازادی غیر طریقی
 بر سنگ و غار و کجک لب این و آنرا کجی میگویند از سیاه ذرا بگوشه گفته
 و اگر نجاستی با در داری با آن از نقطه مسلمانان بپوشید و اگر دانست
 که است چنانچه شود و چون در راه که در می بیند میگوید یا علی از او میگوید
 باید که آنرا بجا که میگویند تا آنکه کسی بر آن نیفتد و آب در آن در پیش
 روی و کجاست دست راست میگوید بجهت بر دست چپ یا بر خطا انگشت
 و اگر خانه کعبه بر دست چپ است آب و اگر بر خطا انگشت و اگر بر خطا و آب
 آب در آن طرف دست چپ نه از آن **فصل در احوال**
 ضعیفان و مستغنیان در راه و با کجک از مسلمانان و طریقی اعانت
 مسلمانان داده و مستغنیان باید که اگر نجاستی در راه بگذرد که در خطی
 می افتد و بر دست چپ است و دست راست دست چپ دیگر گیرد
 و بر سر را آورد و اگر ضعیف بپوشد که در زیر پا که آن فرودماند و باروی مردار
 و با آنجا که باید بر سیاه برساند و اگر بگوشی از آنجا افتد و آب است و بر آن
 یاری دهد و اگر خود حامل بار می رود و در راه که نه آن است بپوشد از راه
 یکطرف رود و دست را بر مسلمانان سنگین کند و اگر کسی از او بپوشد که
 یا علی بگوشد باشد و اینست از آن که در میان در مسلمانان بپوشد باید که بگوید
 آن بخود و اینست از آنست که در راه چو بپوشد که علی بر خطا و چپ میگوید

عزیز بنیر جام فصل اول در آداب صحبت میان طوائف
 قدس است و قاعده سرانجام کجاست ظاهر و سر و طاعت و خدمت و رات آن در پیش میانه
 ادب است و بیاد بیاد احوال و طاعت و آن است و است ادب است
 ششانی است در مجلس سخن نرود می ادب و تواضع باید که در آن مجلس
 در آید هر جا که قوت تر از آن نباشد بشنید یکی بآن عید عقیده باشد که گفته در
 صف حال نشوید و باید که نه نفسی را بر اندام و حقوق بر اصحاب و مخاط
 که از طوطی و آن باطنی می از امثال ابله و عادی بگفته باشد هر جا که نشنید و اول
 و اگر کسی از آن بیاید تو شمع و فروتنی و بر او بر خود تقدیم کند مراعات ببرد
 قبول نماید و در آنکه سبب احوال و تکلف با بر نه کرد و اگر سخن او را بپذیرد هر دو برابر
 بعضی از کتب اصحاب در امر زیاد بود و با متشابه است نباید بی تفاوت
 آگاه که مهارت کنند نشنید هر چند که طبع و در استخوان نمی نباشد و باید که
 همیشه در مجلس سخن بگردد و جابری است خود را نشنید نشنید تقدیم است الا
 خود را ادب و خارج خود را از حد است و قبولی خود را در ادب
 امثال او را در و می سخن است باید که هر چه سخن او را بگردد و بی کلام می گویند
 ظاهر آنرا از آنکه و بپذیرد بر نه بپذیرد و در آنکه طبع و طبع کان بود
 که آن را در خط است بگویند اصحاب آن می باید کرد و نباید در آن بیاد بگردد
 زیرا که سعادت و شرفی که است بگردد و موقوف بر فرمان برداری و در نگار

مست بهر

است و بیاد و آن است که شایع اهل او شده که در کمال و در تیره کجاست و باید دانست
 و آنکه صفات حضرت است است باری صلی بر علی و سلم گفته که باید که
 و تا بشنید سخن حق و صوفی بر چه بر زبان مبارک است بگفت آن کند و از او هر دو از این
 خبر و صفت اصحاب غایب و اول و خطا را هیچ و در آن را می پس
 بر که تا در آن می گویند اگر چه کجاست صفت اصحاب نباید که بگفت
 خطا خود بود و لکن سهم اصحابی صفت است که هر چه بگویند
 بهر صفت و منتظر باشد که بر زبان سخن جاری شود و از او هر دو از این و در خطا و صفت
 و در آن تا چون تمام نماید و از آن که باید که در آن سخن و در خطا و صفت
 اصحاب و آنکه بگویند که با است بهر آن خود و با و در آن قرار دهد که هر دو از این سخن
 بر زبان استند اصحاب که در خطا و صفت است و در آن سخن و در خطا و صفت
 بر آن خطا و صفت است و در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن
 که در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن
 است و آنکه از او هر دو از این و در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن
 سخن آن تا تمام نماید و در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن
 حضرت سخن و در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن و در آن سخن
 چون سخن گفتار تمام نموده و خود را بگویند از آن که باید که هر دو از این
 تمام نماید که کسی را از اصحاب در خود و آن سخن و در آن سخن و در آن سخن

است که درین وقت دست یا پستی برود آن نهد بر که مشاهد آن در
 طبع خاطر آن موجب تقدیر و کرامت آن صفت است چنانچه جمله این
 معنی است در جواب منکبت که گویند اندکی از انوارانی و در هیچ مسلم
 برداشت از معنی قدری رضی الله عنه آمد که بنویسد الله تعالی و علی آله
 علیهم السلام و که چون یکی از انوار مشاوب دریاچه باشد که دست بردان خود
 نموده که سبطان آن بدان وقت بدان وی در حق آید تمام نژادی و همه از جمله
 فرموده که در مشاوب دست بردان نهادن مستحب فرموده آن مشاوب در
 بخار و خوار و خارج نماز است سیرت که لغات است
 که در میان آنرا یکی گویند و آن نیز از جمله کلمات است در جهت پوشیده و غایب
 نمودن جهت خواب کردن و یکی را که در سیرت است بر آنرا در هر کجاست
 صحت اصل مشاوب است که آن جهت بواسطه عدم صلابت موجب غلبه
 و حال وی شده که کمالی حال بر صورت اغاس پیدا است روزی به ملا حضرت
 ولایت بنای عهد الهی قدس الله تعالی و شخصی یکی برادر او را ملاقات و خواب
 کرده و فرموده که خواب تو یکی از چهار نوعی است و درین وقت باقی انواع خواب است
 آنکه شب خواب در وقت و آنرا که در آنکه طبع ترا از خواب بیدار کند و کمالی است
 و آمدی ای صحت ندارد و از دست در ملاقات خوابی آید یا آنکه خود را بیدار
 می نماید خوابی که طبعی خود را باقی نماند بپوشی یا آنکه حقیقت ترا مستغرق است

الک

نور

بهر صفت و از آنکه درین وقت ضبط او را طبعی عاجز است که بر بیداری
 بسیار خواب می آید نشان باین طریق خود است خست می آید که طبعی
 خواب است و اگر طبع ترا با صحت خود نیست و از آنکه طبعی خردی که از آنکه
 خود را باقی نماند بپوشی از جهت سر در آنست که بپوشی و تمام نماز که
 حاصل کنی بپوشی آن نیست که در مقام ستر باشد و اگر بپوشی که در مقام ستر
 است و ضبط خف بپوشی که در وقت کرده هم چنین نیست در سیرت
 ترک خواب است و در وقت خود در آنکه در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر
 در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر
 از جهت سیرت که از آنکه در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر
 طبعی ایشان ستر و اخلاص حضرت ولایت بنای عهد الهی قدس الله تعالی
 سیرت خود که در سیرت خود که در سیرت خود که در سیرت خود که در سیرت خود
 اگر چه از انحراف قوم باشد مثل علامه باید که طبعی وقت خود را بپوشد
 و گفت که در علوم و دین بپوشد که اگر بپوشد و در صحت آن در سیرت بپوشد
 و الا بهر از امور دنیوی از هیچ سیرت خود که از آنکه در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر
 سیرت خود که در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر
 ای خودی که در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر
 خود را بپوشد که در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر بپوشی که در وقت سحر

نور

که در آن سخی نشو و از حقانی و وفای بی طاعت که توست عقیده می دادی که
 آن مکرر شده عقیده خود را در حق ایشان فاسد مگرداند و در میان غاصب
 ایشان که را در حق می کشد و تصور نقصان را بفرموده و اگر کسی در طاعت
 مگرداند و کلام ایشان را حق و صدق دانند و بی نامی بگویند که بندگان
 بر صفی حال است و اینست و در هر کس که صدق است
 با چنانکه است و اینست که با یکدیگر در امور کاینده صورت و بنا داشته
 از هر کس که چنانچه در حق فایده کو خوشتر می باشد و اینست
 که بان ساهی کاینست ضعف ایمان و سلاست و در حق بی پروا
 می باشد و آنکه که سخی را در حق طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت
 جدا شود و در حق یکدیگر یکسانند و با یکدیگر عدالت موزن و یکدیگر
 صدق می آید و در حق می آید و آن قدری برادران یکدیگر باشند و حق
 نیست هیچ مسلمانی که جدای کند از برادرش و حق زیاد و در حق
 بر او است و بر او بر او حق و صدق آنکه که طاعت نیست هیچ مسلمانی که
 جدای کند از برادرش و حق زیاد و از دست روز نشی هر که جدای کند
 از برادرش و حق زیاد و از دست روز نشی هر که جدای کند
 عاقلانه اند که اگر کسی نمی از معارف است افعالی زیاد و از دست روز نشی
 حدیث واقع شده نیست بر برادران و حق نیست که نسبت

از انحراف امور

از انحراف و بیوفای هم می کشد و اگر کسی که در حق فایده می دارد و در حق
 با او است و از برادران حاکم و یکی معارف است و در از برادرش و برادرش
 از دست کرده و شوهر از آن و اطفال آن را داده بر سر روز دست و در آن قدری
 معانی است و نسبت به یکدیگر که سخی است و سخی است و سخی است و سخی است
 خا بر آن سخی و فرموده می باشد که در حق و برادران خا بر آن سخی است و سخی است
 و سخی است که سخی است و سخی است که سخی است که سخی است که سخی است که
 بر دست و باقی در دست و از ایشان امر از برادرش و سخی است که سخی است
 ایشان است و فرموده آن امر با سخی است و از برادرش و سخی است که سخی است
 آرد و اگر کسی که سخی است و سخی است که سخی است که سخی است که سخی است
 با سخی است که سخی است و از برادرش و سخی است که سخی است که سخی است
 که سخی است که سخی است و سخی است که سخی است که سخی است که سخی است
 و برادرش و سخی است و سخی است که سخی است که سخی است که سخی است
 کوان و فرموده آن و سخی است که سخی است که سخی است که سخی است که
 عاقلانه نفسانی و سخی است که سخی است که سخی است که سخی است که
 که سخی است که سخی است و سخی است که سخی است که سخی است که سخی است
 که سخی است که سخی است و سخی است که سخی است که سخی است که سخی است
 یعنی بر فرق و طاعت و سخی است که سخی است که سخی است که سخی است

تا خلقت نفس او را بر او نازل ای متعالی و تا بودی و اگر وی بود
 بر او چه غیب و غیب نفسش آید و تا غایتی که غایتی که در او
 و نمی که در تمام غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 آن بر وی از احوال غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 ساختن و استفاده کردن و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 اطفالی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 صافی آن که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 بعد از آن غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 علیه قیام نماید و از کرد و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 معتد است و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 و اگر بعضی از غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 تا که بر سر برسد و بر او افتد و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 طریق خانه داده و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 و تا غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 احتیاجی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 نیز و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 خود خواهند و بر ازان مشور و انفعال بر وی می آید و غایتی که غایتی که غایتی که

قدرت شاه و بر او نازل ای متعالی و تا بودی و اگر وی بود
 ترک غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 فرمود که از غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 بر وی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 باید که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 که بر سر برسد و بر او افتد و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 چون کسی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 خاک و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 که پیش از غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 با مشیدن خاک منع کرد غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 مفتون نامیدن بال منع کرد و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 غالب است و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 وقت ستودن و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 مردی مرد و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 آنجا که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که
 و غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که غایتی که

و غایتی که

و غایتی که

و محاربت نماید **در باب اول** در بیان این که نسبت به شوهر و بای او در دنیا و آخرت
 است بر بعضی و یکی تکلیف و ایضا که نسبت به شوهر و بای او در دنیا و آخرت
 ایشان است که اولی ایشان را بجهت آنکه اگر نایب بر آن متصرف نشود از حق ایشان در
 جود محاربت از اجاب محاربت ایشان تا مدتی که بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند
 و اینست که نسبت و اگر بای نسبت شود و اگر بای نسبت شود و اگر بای نسبت شود و اگر بای نسبت شود
 بکن شخصان و در حق کسی که محاربت بر بعضی از اعضا یا ایشان پیدا آید که چه و اینست
 و چون بر وی صلح آید از ایشان بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند
در باب دوم در بیان این که نسبت به شوهر و بای او در دنیا و آخرت
 است بر بعضی و یکی تکلیف و ایضا که نسبت به شوهر و بای او در دنیا و آخرت
 ایشان است که اولی ایشان را بجهت آنکه اگر نایب بر آن متصرف نشود از حق ایشان در
 جود محاربت از اجاب محاربت ایشان تا مدتی که بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند
 و اینست که نسبت و اگر بای نسبت شود و اگر بای نسبت شود و اگر بای نسبت شود و اگر بای نسبت شود
 بکن شخصان و در حق کسی که محاربت بر بعضی از اعضا یا ایشان پیدا آید که چه و اینست
 و چون بر وی صلح آید از ایشان بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند

اندر

که باشد و نسبت به شوهر و بای او در دنیا و آخرت
 ایشان است که اولی ایشان را بجهت آنکه اگر نایب بر آن متصرف نشود از حق ایشان در
 جود محاربت از اجاب محاربت ایشان تا مدتی که بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند
 و اینست که نسبت و اگر بای نسبت شود و اگر بای نسبت شود و اگر بای نسبت شود و اگر بای نسبت شود
 بکن شخصان و در حق کسی که محاربت بر بعضی از اعضا یا ایشان پیدا آید که چه و اینست
 و چون بر وی صلح آید از ایشان بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند
در باب سوم در بیان این که نسبت به شوهر و بای او در دنیا و آخرت
 است بر بعضی و یکی تکلیف و ایضا که نسبت به شوهر و بای او در دنیا و آخرت
 ایشان است که اولی ایشان را بجهت آنکه اگر نایب بر آن متصرف نشود از حق ایشان در
 جود محاربت از اجاب محاربت ایشان تا مدتی که بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند
 و اینست که نسبت و اگر بای نسبت شود و اگر بای نسبت شود و اگر بای نسبت شود و اگر بای نسبت شود
 بکن شخصان و در حق کسی که محاربت بر بعضی از اعضا یا ایشان پیدا آید که چه و اینست
 و چون بر وی صلح آید از ایشان بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند

نمان نشا اکر تر است بر این پرستی میباشست و اقامت بقوی روح کفر است
 که این شش صحت است از برای تظیف و نظهر و در حاجت ادا و است از انسی قی
 ماکه یعنی الله غفر بنبوت پیوسته که بسیار که پیوسته اند و پیوسته اند که در یک
 یا یک روز جمیع مردم را می نه که از طوف فرمودی و گفتا بیکه غسل نمودی و کاه
 بود که بعد از این میباشست غسل جدید میکرد و بعضی میگویند که از آن حضرت پیوسته
 که چو برای هر یک غسل میکردی فرمود که ای طریق از کی و اطلب ظاهر است در
 شفا فی قاضی عیاضی هر چه روایت مسلمی یعنی اند که در آن مولا آن حضرت بود
 و این حدیث مرویست و در روایت وی مذکور است که آن حضرت بعد از شستن
 طهارت میکرد و پیش از آنکه بیکری رسد و میفرمود که ای اطلب و اطلب است
 و در جمیع روایات نسبی یعنی اند که ثابت شده است که آن حضرت را
 در این میباشست قوت میبرد از انوار و ادب و اندوخته و در روایت دیگر آنکه قوت چهل روز
 تا بوم و از حدیثی میگوید هر چند که احدی از ما را شکایت خود کند نه و یاد برون و دشمنی
 قاضی عیاضی هر چه از این روایت میروید که بعضی میگویند که در حدیثی مذکور است که
 فضیلت او در هر دو نام بجهار چیز کی سخاوت و یکی شجاعت و یکی کرم و قیامت
 و یکی قوت نفس او و بعضی میگویند که در حدیثی مذکور است که
 است در ایام حصر و نفاس باید که در غیر ایام طهر باز وضو خود را میباید
 و چون زن طایفی میخواست میباشست و میباید اجتناب نماید و یکبار احتراز

و توبه گوی

فرمایند که آن فعلی حسب شیخ از جمله مکروهات و منیایست و اگر بخوبی و بالله
 لب طنیان نفی نیست و میدان طبع کشف و فعل قبیح از وی در دو مجرای
 کفایت و تصدیق بروی لازم میباید که اول از دو چه خود است و شفا گوی
 کند اگر در وقت میباشست خونی شکست سرخ بود و با دست شست و آن بود که گفته اند
 در حالتی تمام حیا و تصدیق کند کفایت آنچنین را و اگر خونی جزوی باشد و با دست
 نرغش کند و در حدیثی مذکور است که در ایام حصر و نفاس و در ایام حصر
 در حدیثی مذکور است که حرام رفتن را از آب و شستن با آب بسیار است که بعضی از آن
 واجب است و بعضی مستحب است و بعضی مکروه است و بعضی نهی است از آن
 و بعضی بر سبیل است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم هر گاه در حمام رفت
 یکبار هر گاه حمام نداشت و در حمام که در حدیثی مذکور است که نجاسی نمی تواند که در وضو
 که آن حضرت بسیار غسل میفرمود و با کورد اندکی در کتب بعضی از علما
 حنفی واقع است که آن حضرت حمام را در هر یک در حمام نیز سجده و حمام
 علی حکیم ترمذی قدس سره گفته اند در اصل حدیثی در ویم از کتاب نوادر اهل
 اسلام و خود را از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 فرمود که خوب فائده نیست خانه حمام که مرد مسلمان بوی در میان و این
 خود از آن جهت باشد که چون مؤمن با نجی در آید از حق سبحانه و تعالی
 بدوشت خواهد و بوی سبانه و سبانه بر او آتش و در حق و بد فائده نیست

تاسیب و غرض وی آنست که آنرا از سر چه عبادت نهم کرده و در حضور چهارمندان
 بسیار کلمات شکی گوید و بگوید که هر چه که میگوید و غیر بار و آن هیچ وجهی نرخی و کتب
 ای استی از آنرا که در حق احدی آید که بگوید خدا را عید ختم فرمود که تمام کردی عبادت
 مرصع یعنی عبادت که او آنست که هر کدام که از شما بر سر مایه بیاری رود دست بر پایشان
 دی نهد یا بپسری وی نهد پس کیفیت آنرا که از وی سوال کنی از آن تر خطی تریدی است
 و در روایت ای است که تمام عبادت مرصع آنست که دست خود را بر روی منی بکوبی
 که روزی چون که از ایندی در شب چون که از ایندی در شب
 بر سر آن حال پارس است و از وی بدو می گوید که چون بپوشید این عید و در هر بار
 در آمدی و فرمودی که با من عبادت مناسبت دارد و بگوید که خودی که عبادت و طهارت بر
 تابی و بیشتر داری پرسیدی که در دوازده بیای و چه چیز شهادت داری و او آن چیز که بار
 طلبیدی و بر مهر خودی بفرمودی که تا بوی و بوی و میفرمود که بار آنرا که بکنید بر
 طعام و شرب که فی سبب آنست از طعام و شرب میزد و معالجه جان میبرد
 و خود نیز بسیاری از آنجا سبب معالجه میزد و از آنرا میفرمودت شمع میزد و تاب میزد
 است که طاری بی جانی یعنی ایست که از بپوشیدن عید و سلام سالی کرده در باب خبر
 ساعی آن حضرت را فرمود که گفت که برای او ایستادم فرمود که لیکن بدو و گفته
 و از او در حدیث و کتب ثابت شده که من آنرا بگویم شهادت آنست که در دست راست
 هر دست که طبعی که ذکر کرده که در پی دارد و ضعیف بکاردی آن حضرت را بر این فرمود

از آن ضعیف

از آن ضعیف است
 حضرت معلوم کرد که مکش وی و بر این مرصع طلب مرصع است یا آنکه طهارت
 بیست مرصع است و از آنجا که در حق احدی آید که بگوید خدا را عید ختم فرمود که تمام کردی عبادت
 مرصع یعنی عبادت که او آنست که هر کدام که از شما بر سر مایه بیاری رود دست بر پایشان
 دی نهد یا بپسری وی نهد پس کیفیت آنرا که از وی سوال کنی از آن تر خطی تریدی است
 و در روایت ای است که تمام عبادت مرصع آنست که دست خود را بر روی منی بکوبی
 که روزی چون که از ایندی در شب چون که از ایندی در شب
 بر سر آن حال پارس است و از وی بدو می گوید که چون بپوشید این عید و در هر بار
 در آمدی و فرمودی که با من عبادت مناسبت دارد و بگوید که خودی که عبادت و طهارت بر
 تابی و بیشتر داری پرسیدی که در دوازده بیای و چه چیز شهادت داری و او آن چیز که بار
 طلبیدی و بر مهر خودی بفرمودی که تا بوی و بوی و میفرمود که بار آنرا که بکنید بر
 طعام و شرب که فی سبب آنست از طعام و شرب میزد و معالجه جان میبرد
 و خود نیز بسیاری از آنجا سبب معالجه میزد و از آنرا میفرمودت شمع میزد و تاب میزد
 است که طاری بی جانی یعنی ایست که از بپوشیدن عید و سلام سالی کرده در باب خبر
 ساعی آن حضرت را فرمود که گفت که برای او ایستادم فرمود که لیکن بدو و گفته
 و از او در حدیث و کتب ثابت شده که من آنرا بگویم شهادت آنست که در دست راست
 هر دست که طبعی که ذکر کرده که در پی دارد و ضعیف بکاردی آن حضرت را بر این فرمود

در هیچ مسلم و مسلم بر اینها قاضی می شد مرصع است که گفت عبادت کرده مرصع است

و توجه با روح ایشان مقرر می‌گردد که روزی هر ا حدیث مولانا نظام الدین علیه
 الرحمة در تاشکند بر مارت قوری بعضی مشایخ را بقیه خدمت مولانا بر سر می‌فرست
 نشستی در زمانی متوجه بودند و بعد از آن برخاستند و فرمودند که نسبت علیه
 بر صاحب این قریه غالب بوده است و آن قریه نیز ازین الدین کوی عارفان بود که در
 علوم ظاهری استاد شیخ شهاب الدین سیرانی بوده است قدس الله تعالی سره
 از آن بر سر می‌رفت و یکی در قریه و آنجا نیز قریه تمام گردید آنگاه با کیفیت بر
 خواسته می‌فرمودند که نسبت حدیث بر صاحب این قریه غالب بوده است و آن
 قریه را بعد از این که می‌گفتند بود که از اکابر اهل باطن بوده است قدس الله تعالی
 سره او
 چون بر قریه اهل اسلام حضور می‌کرد بیاید و در دوازده سوره دعوت قدم می‌گذاشت
 و در آن گفتی و فعل از برای یاد کردن و بر حال آنکه در میان باری و هند را در
 که بعضی فعل و نمود و بشماره رفتن می‌کرد و معنی است و در آنجا بود
 و معنی از آن واقع شده و در هیچ بی را و در بعضی انسان و کتاب این مایه را
 حسن از برای این معنی که معرفت با این الحاصد است و معنی بعد از آن که در
 پیغمبر علیه السلام و مسلم بر بارید که از کبرستان آن کشته و اهل این در بار
 فرمود که با صاحب این معنی که معنی این صاحب این معنی از معنی خود را شایع
 حدیث کند بعد از آنکه معنی را از این که معنی است باشد و از معنی که شایع است

خبر می‌دهد

بسیار است دوست کلام و بافت کرده و آنکه بنویسد و باید که چون در کرمستان
 بشنید با لای هیچ قوری بکینه نه گفتند و دوست قریه را از معنی که نویسد قریه
 از علماء دین این جمله مکتوبه و معنی است در هیچ مسلم از قریه قریه قریه
 رقیه الله علیه آمین که به چند مسلم علیه السلام فرمود که با لای قریه قریه قریه
 و در قریه از آن که آن حضرت مسلم علیه السلام فرمود و در قریه قریه قریه
 زود و در آن حضرت فرمود که این آنکه صاحب این قریه را و بر شایع نماید که در
 آنکه اهل این قریه قریه و در قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه
 است و لیکن بعضی دیگر از علماء قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه
 باشند و در آن قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه
 که بر لای قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه
 با لای معنی است و در قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه
 قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه
 است برای قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه
 می‌رشد و معنی الله عز و جل است که بعضی قریه قریه قریه قریه قریه قریه
 قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه
 بر لای قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه
 قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه
 قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه قریه

حنیف است باید که چون معانی بسر وقت وی رسد و در گرام و احقرام و رعایت
 معنی اقامت تقدیم نماید و از روی شرف طلعت و درج بادی ملاقات کند در
 محلی برایت ابو بر و رضی الله عنه اند که بفرصت و دست مستقیم که بر که ایان و از بوی
 و در رعایت باید که گری را در مواضع حدیث امام از اشیای حق نگذارد
 اگر ام حنیف طلعت و در نذر و وی است با معانی از امام ماکن رضی الله عنه
 که در گرام حنیف گوی ایشان گفت یک شب دیگر در آنجا که گری باید داشت آنحضرت
 و هر چه باید داد امام خطابی بود که گفته است که در آنجا که در مع و خط خطی
 همان یکا باید که در روز و روز دوم رعایت و شفقت باید نمود و در روز و روز اول در
 روز و روز شریف حاضر باید که در روز و روز دوم و روز چهارم آنچه تقدیر و تقدیر کند
 از قبیل حدیث است و خطابی شایسته است اگر خواهد که خطی را در کار خواهد که کند
 یعنی از آن ترک هیچ و در آنجا که بود و در سخن برایت یا شریک الصدوقی
 آنکه که بفرصت و در حدیث و در حدیث همان است روز است و عبادت و او یک شب از روز
 اعتقاد کرد و در آنجا که بفرصت و در حدیث است که خطی است که من می خواهد
 بر وی در شفقت و از دیار الفت است و به کوبید که تو است یک شب از روز است که
 راه بر کف است که در سیرم حاضر است
 باید که چون کسی همان وی آنچه از طعام در خانه حاضر باشد پیش وی آورد و قلیل از
 حقیقتش از وی معنی است و هر که بر زبان بعضی از بزرگان کند که خطی

نزدیک و ترک تکلف است و چنانکه برای جهان آنچه در خانه است بماند بسیار
 بود که بسبب تکلف کردن میزبان سفارقت میماند و ترک تکلف بر کس
 بودن و دنیا آسمان از جهت عدم تکلف و خلقت است
 نزدیکی و محافطت از برای جهان و از جهت کمالات و صفات آنست که مصیبت برای
 ضیف و برای خانه را به برده و به صاحب آردسته کرد و اندکی اگر در شمای منفی است
 بکسر از بشری که ابراهیم دوست میباید بنامش دوست درنده کار و جانیست
 بخت رسیده که بر جاپوست سباع انگشت بودی بفرستی بر باد ای آن
 تشنگی و در روز اول از اول از حکم بی غیر یعنی آنست که از اهل بدر بود و دوست
 یکی از انصار معرصلی بر علیه سلم را دعوت کرد برای طعام که تر نشینند و در
 روز خندق آن حضرت با جمعی از اطراف اصحاب بدر خانه وی آمدند پس گفتی
 یا نبی الله در ای خانه آن حضرت بآن خانه در آمد و دید که دیواری آن خانه را به
 بر باد و صاحب آنست که در آن ایستاده و در آن ایستاده و در آن ایستاده
 چه چیز شد از خانه بیرون آورد آن حضرت فرمود که ما در دستان این خانه طعام دهی
 طعام آورد و صاحب بگری خوردن و متفرق شدند و گفت یا رسول الله چه خوش بودی که
 این خانه و دیواری آن برای خانه حکمت و پاکیزد و خوشی بوی تر از خانه های دیگر بود آن
 حضرت فرمود که برای خانه را آورده بودی و دیواری آنرا بر دیوار کشیده و بعد از
 نیست که تو خانه خود را به جهت آنست که اگر خلالت می خواستی غرضت را

لایزال

نزدیک است از جهت و مالش با بیایست نهاد و در
 تعلیم از انصار طعام و ترک سبب آن در آن و در آن از کمال است باید که چون
 میانه از خانه بنشیند و بر آن برای طعام طعام رسیده و در آن نظر وی غایب شود و کس
 میانه بر سر وی و اگر تکلف نمی بود که از او عارضی در شرف اسلام آورد که از جهت
 یکی آنست که میزبان تعلیم نماید در انصار طعام و شویب و باید که در میان طعام با آن طعام
 است که از آن و چون آن بر خور و خود در حق را در آن رعایت کند هم در شرف اسلام آورد
 است که از آن باید که در آن نشاند و بر سر هر کس میاید که شایسته اینان در آن آمده و کس
 و کس است و باید که در آن انقدر مانده که در آنرا که است باشد و زیاد از حد
 و در وقت نان بر خور و شادان هر کس است و شادان است و کس شریف است
 و میباید در طعام کرده و در وقت و زمان شکست بر خور و باید که کسی آن در
 را نکند که آن نیز از وقت شرف و زیاد است و در
 از آن کرد است و میباید که در آن طعام بماند و شایسته آنست که شخصی که
 دست طعام در آنرا کند میباید باشد و آنرا که کسی دست از طعام بکشد
 هم می باشد و این وقتی است که میباید بکشد و در شرفی دارد اما اگر نیاز آن و
 آشنایان بود آن بود که اولی و بر احوال نماید تا دست طعام در آن
 کند و نامزدی و در آنرا آورده که شایسته است که چون میباید طعامی بآورد کند
 طعامی که بکشد میباید با آن مشرب بسم الله تعالی یا امر کردن و اما از آن

مخلفان پشت نکرند و انبار که درست گیر گویند مثل از اجیف مال و سوره و کوه و غیره
 و نوبت اخوان و اجاب و امثال آن و باید که هیچ طعام از دست و عیب نماند که کوفه
 و نوبت و خلاف است چه در جمعی بر داشت و چه بر روی از عهده آن که اگر کوفه
 به غیر صلی بر عیبه طعام از عیب نفوس و در روایت مسلم آورده که اگر نه ماند
 سکت می بود یکی اگر طعام ترسیده می خورد و بر از خوردن آن که است طعامی
 باشد و است که طعام را که است که از آن و ای خائف است خست چه در جمعی
 خاندن و دیگر دینی مرده آن که جمعی سوخته بر آن که در پی پیوسته و عیبه بر آن که در
 آنکه خفتند خوردن آن که در پی ایشان گفته که ای سو سار است یا رسول الله
 دست مبارک ما بر این کشید خاک گفت یا رسول الله ای و است آنکه خفتند خوردن
 حکم می شنید که ای در روزی قوم من می باشد که اگر است طعامی است از خوردن آن
 در نفرم ترک آنها خوردن طعام
 باید که تا کف و مقدور باشد تنها طعام بخورد و واجب هم گشته اند که طعام خورد
 بهیچ سبب که دست بری طعام ترسیده و عیبه و سکت آن بود که با مردم سبب
 در آنها خوردن و تنها طعام تناول نکردی الا نادرا و فرمود که ترسیده من ای و حد
 و در سنی ای و چه بر داشت فاروقی معنی مرده آن که به غیر عیبه و عیبه و سکت
 بهیچا و لا ترسوا فان الله لا یغفل عنکم و در سنی ای و در روزی آن بر داشت و سنی
 بر حسب دینی مرده آن که بعضی اصحاب گفته یا رسول الله ما طعام می خوریم و کبر
 فیروزیم چیست آن حضرت فرمود شاید که برگردن و طعام می خورید با عیبه آری فرمود که جمع

کوه و کوه

شده و باید که طعام خورد و نام طاهر است از آن که از آن را نماند و طعام سکت پیدا
 و در جمعی بر داشت عید الزمان می بود که دینی مرده آنها بر داشت که به غیر صلی و عیبه و سکت
 فرمود که هر کس از آن طعام در کس باشد باید که سنی بخورد و هر کس که نماند
 و طعام چهار کس باشد بهیچ و شینی ثابت شده که به غیر صلی و عیبه و سکت فرمود که طعام
 و هر کس که می است که کس به طعام سکت کس که می است چهار کس بر و بعضی از
 شاعران حدیث گفته اند که هر آن است که سیر کس قوت و کس بشنود
 و در جمعی بر داشت عید الزمان که به غیر صلی و عیبه و سکت فرمود که طعام
 کس که می است دو کس به و طعام دو کس که می است چهار کس بر و طعام چهار کس
 که می است کس که می است از معنی ای حدیث معلوم بشود که کثرت
 ای و در طعام موجب برکت طعام است او سبب
 نشان است با صاحب طعام تا آخر که باید که چون جمعی از یاران و طعام خوردن نشینند
 با ایشان طریقی موافقت و موافقت سلوک دارند از برای که تا به نورانی مستطاعتی طاعت
 و احتیاط آنست که اگر آنکه خورد و بود و در ابتدا دست کشیده دارد و تعلی میکند تا در
 آنوقت حاضر وقت خورد و باید که چون یاران در اطعام خوردن و بر امرعات کنند
 و در ابتدا دست کشیده که وقت خوردن تمام بکشد با ایشان بی دست و گفتند
 کند و اگر کذب و افحاشی پیشباید نماید هم چنان که در وقت طعام می خورد و جهت تبرک
 تناول تناول کنند و در سنی ای و چه بر داشت سبب است بر آنکه که طعام می خورد
 به غیر صلی و عیبه و سکت و در سنی حضرت چهار کس که کثرت آنها بهیچ فرمود که کس که

در جمعی بر داشت عید الزمان که به غیر صلی و عیبه و سکت فرمود که طعام

از بیان دینی و خبر هر دو آن دو جنبی احاطه دارد و کسی که خدای عزوجل را بداند که نیست و
راست هم زبان دینی بهر دو کرده و عاقل و کافر را بشناسد که الله جل جلاله **اورست** **اورست**
درست مشق است یعنی از طعام درکت یعنی از طعام درکت یعنی از طعام درکت یعنی از طعام درکت
که میدان دوی روزه درختها کرده و میدان شقی درست یعنی از طعام و آنچه نزد خدا
اصل است ثابت شده است که هرست بر هر شخصی بر هر شخصی و بر هر شخصی و بر هر شخصی و بر هر شخصی
درست مبارک شقی و کافر شقی در هیچ آن دو و در هر هر از انسان خاص است یعنی از طعام
مرد است که گفت در روزی که بودم که برکت طعام و آنست که بود از طعام درکت
بنویس ای سخن از هر دو بر هر شخصی بر هر شخصی و بر هر شخصی و بر هر شخصی و بر هر شخصی
است که جنبی از آن و بعد از آن است بنویسد و در هیچ بخاری بر دات صدایق سخن از طعام
آید که در هر شخصی است از هر شخصی و در هر شخصی از هر شخصی و بر هر شخصی و بر هر شخصی و بر هر شخصی
بخند شده و در هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی و در هر شخصی
در هر شخصی است و در هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی و در هر شخصی
کی است نه و در هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی و در هر شخصی
و در هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی و در هر شخصی
شده و در هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی و در هر شخصی
آب آورده آن هرست بر دوت مبارک که در هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی و در هر شخصی
را و بر هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی و در هر شخصی
را و بر هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی از هر شخصی و در هر شخصی

مقرر شد و محفل بر آفتاب خواجه بود و برای یک ساعت چادر و صحن بخاری نهاده که از
خواجه بعضی مفعله سوال کردند از دست شش خواجه و از طعام که باقی نمانده باشد
گفت در زمان بنو عباس در مدینه و سلم تمام جهان طعام که می باقی می ماند و در هر کجای باقیم
ماند به بی خود که دست بی باک سازیم آنرا که دشمنان را بدیم چنانکه در زمان
و قدم خود میکنند و بعد از آن خانه یکدیگر می آید آنکه دست بشویم و در مدینه
قولست حدیث عمر بن ابی العباس استی که طعام که پیش از این در دست
و سر گذشت در دست این خواجه بود برای قتل حدیثی مرویست از علی بن عقیل
بن جراح می گویند که گفت از برای هر صحنی که علی بن عقیل می داشتند و حضرت می داشتند
از آن طعامی فرو برد و در هر روز از آن برخاست و می خورد و می خورد
تا که در روزی آن را که در کوفه می داشتند و در کوفه می داشتند و در کوفه می داشتند
طعام دست نمودند و پیش آن بود که در روز آن وقت که ساعد و در میان می بود
از آن خورد و بعد از آن هر دو دست تا چندگاه در میان طشت بشوید و اگر
پیش از آن دست نشسته باشد چون خواجه طشت و ابروی پیش روی می برد
باز بشوید و صورت اتفاق را می دارد و باید که دست نشسته باشد
نیفتاده تا قطره بر فرش و باید که کسی بچکد و آوی آن بود که چون دست نشسته
مندی مثل شعل دست را بچکد و سازد و اگر خواجه در روز بر نعل بود که
پاک تری جاسی از جابه آنت و چون بعد از طعام دست نشوید باید که در کوفه
در طشت نشوید و معاذ و حدیث که از است یعنی خواجه از آن شوی و از زحمت

می باشد و اگر چه در جانب دیگر سرگشته تری نشسته باشد ثابت ماند که بر نفسی است
 کجای تری به جان آن صداد و آفرین و پیرو وی است و کاین اول خودی باشد و اول
 برست کسی پیدا که بر دست راست می نشسته هم در چپ بر دست چپ می نشسته اند
 که در جانب ایستاده چپ بر چپ ایستاده اند و در جانب راست بر چپ ایستاده اند
 صدق یعنی صفت نشسته بودن آن حضرت تری از آن نشسته باشد پس برست اولی داد
 و فرمود که لایق فلانی چپ بر دست که در جانب ایستاده اند و آنست که فرمودی یعنی سرخیزان
 حضرت را گفت که با رسول صبر ایستاده که سر را آن حضرت را اولی داد و فرمود که آنجا
 فلانی و بر دست بیکر که که لایق فلانی فلانی است و لایق فلانی است و لایق فلانی است
 دعای شایسته و مساقی را دعای هر که گشت است که کون کسی تری یا تری است و تری
 آن شخصی که شایسته و مساقی را دعای هر که گشت است که کون کسی تری یا تری است و تری
 است که در کون است که وی روزی بنواصی ایستاده و مسلم تری است که داد آن حضرت
 فرمود که ای ایستاده بنایه ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده
 سیاه بودیم در آنکسب از عروبی اخطب یعنی سرخیزان است که در روزی بودیم
 علیهم السلام است علیهم السلام برای آن حضرت است آوردیم و در آن آب بکوی بود از آن
 که در آن برست مبارک است و می دادیم فرمود که ای ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده
 و در سال از خودی گذشت بود و می کرد فاس و سیاه بود و **بالب** **فصل** در
 آب ابل سماع و احکام و خواهر آن منقل است بر چهار فصل **فصل** اول
 میان خل حرم سماع و نفس هر که چپ زبانه دین هم جو نام شاعری یعنی از آنجا

نام آنکه اول

نام مالک و نام احمد و هم نام شاعری که جبار است از شنیدن احکامات
 و لغات سماع داشته اند و سماع از زبان بر سر دو و نظر ایشان در می آمد و مالک
 طایفه بود که نام احمد نام نفس و طبع ایشان مغلوب و مغلوب و مغلوب
 و نام و قلب در روح ایشان گشته باشد و صحن دیگر از اندری هم جو نام بود
 بعضی از اصحاب نام مالک و نام احمد و هم نام شاعری که جبار است از شنیدن احکامات
 سماع لغات و احکامات را کرده داشته و نظر ایشان بر حال طایفه بود
 که مغلوب و مغلوب نفس و مشهور است باشند و احکام و احکام و احکام و احکام
 قلب در روح ایشان غالب و مستولی باشد و احکام از آن دیگر در این امر بسیار اعتبار
 اعم اغلب است چه در باب نفس و در هر کشت عدد در اصحاب مغلوب
 اند و با جماع آنکه بر اندری بود و نام شاعری که جبار است از شنیدن احکامات
 و در دست بر هم زدن خود صاحب کشف الحجب در آنکه کون بود
 از آنکه در سماع کرده اند و سماع لغات و احکامات را کرده و گفته اند
 آنرا از دست طایفه شنیده اند و لیکن کبار فقها بر آنند که آنرا از اصحاب
 حسی نه از عقلی بلکه عقلی گفته اند و دل از شنیدن آن در حسی بود
 آنرا هم شناسند و آنرا عقلی باشد و بر این اخبار و آثار بسیار تفصل گفته اند
 ابو عبد الرحمن سلمی قدس سره که آنرا آن اخبار را جمع کرده است و در کتاب سماع
 در احکامات آن قطع کرده و هم وی گفته که سماع را از طریق احکام مختلفه
 باشد کسی را که نایطع سماع بود آنکه شنود و بطلان کند کسی را که نایطع

چند و پس هر وقت در نفس که از بی مقوله باشد صاحب آن سخن شیطانی
 بود و آن فصل باید و بای و نقصان بود صاحب کشف المحجوب که گوید که از
 شیخ ابوالحسن شافعی قدس سره شنیدم که گفت روزی جمعی بودم که کردی
 و حق و سلیح میکردند و روان بر چند تن دیدم که در میان ایشان باری میکردند
 و در آن قوم میدیدم و ایشان بدان که نمیشدند و من بگویم در ایشان میدیدم
 و از شیخ ابوالکلام شافعی قدس سره که از کتب ایشان است روایت کنند که
 گفت من در سیاح و نفس کردن یکدهم و از آن ذوق تمام هر طایفه شنبی کسی
 بهیچ وجه من در آمد و گفت جمعی از طبایع حق تعالی شده اند و حضرت رسالت را
 و منتظر اند اگر القیاس نایب و قدیم بگویند از راه کرم و در نسبت من ببرد
 اندم و بر اثری وی میرفت پس بر نیامد که بگویم که معنی حق تعالی بود
 و پیری در میان ایشان نشسته و اگر کسی که در ذوق القیاسه و آن بر گفت که
 برای منی چند حرف اند میفهمم و گویم و کسی بالجامه خوشی خواند که گفته ایمان
 که شعور در فراق گفته بودند و ایشان جمله بر خاستند بر نفس و تو اجد انحرای
 خوشی میفرمودند و ایتهای لطیف میکردند و من در حال لب لباب بگویم و بودم
 و در وقت خوشی ایشان بگریخته تا بهیچ عز و یکت مله انکه آن هر در گفت
 ایها الله هیچ چیز نمی آید که تو کبیتی و ای قوم کیان شد کفتم حشمت تو مرا از
 سوال باز میدارد و می گفت من ابلیس را می جلد فرزدان منفذ و اندر می
 صحبتها را در نایب است یکی آنکه مصیبت فراق تو میدارم و ایام و وقت

نور دنیا و میگویم و گوید که از راه کرم و تو را از راه کرم و تو را از راه کرم
 گوید از آن وقت که از احوال آن شغلی از تو نمی شنید و من از آن غیبی عظیم
 نشو و روز که شتم **در بیان احوال شافعی** در سیاح
 و در آن شافعی از شیخ طایف قدس سره را دیدم و خواندن و شنیدن بسیار
 بالجامه و چنانکه در وقت از حد و تجاوز کند و من فرموده اند و با شیخ تمام و ظا
 مقید بود و اندوایشان عمل بود و طایفه آن که در کرامت آن روایت
 یافته اند و در آن شیخ مشفق صلی الله علیه و آله که در کرامت رسول الله صلی الله علیه و آله
 کثیر از حد آن ثابت را رضی الله عنه که میری نام داشت از حد کردن پیش
 طایفه صحبت میبست و رسید و در نزد فادوی رضی الله عنه در انصاف آن که
 فلان میکرد و انکار کردن از بعضی علما رضی الله عنه بر حاکم شام که کثیر از آن منفعت
 که میداشت و منع فرمودن وی را بر این مفسر حسن را رضی الله عنه از نظر کردن
 و از آن جهت که غنا میکرد و سرور میگفت و فرمودن وی که این زن قرینه شایسته
 طایفه بود و آنان که از خوف خطر میدان بآن امر اقدام نمایند کمال نفقت و حجت
 را تا در وقت و طاعت بنفقت سید الطایفه بنفقت قدس سره ابو محمد جزیری در حدیث
 سر گفت تا جوانی که در سیاح صوفیان کرد و وی خود را سید مت که را در خود
 اهل آن زمان و چون به شوی احوال آن که که در کتب و ابان را بنفقت خود در وقت
 چند از شیخ ابوالکلام شافعی قدس سره که از کتب ایشان در حدیث و از آن که در
 سیاح و کوفی او گفت پس نشسته و بر طرب کثیر است خود را از نفقت کوفی میداد

که وی با شرف کشتی و چنانچه می بینی برای نیابت صاحب کبریاست
 این حضرت اندکی است و به جهت کرم چنانکه در آن می دانست
 ایشان را باید که چون فی الزمان محاسن و خباثت ستمی و جبریت کند
 وی بفرموده که در آنجا نکرده بجهت پدید آمدن حضرت سراج عالم
 در سوره که شتی می باشد که در شهر مانده بود و می باشد بحال آن حضرت
 صاحب کبریا هم چون اندکی و گویند که آن را به جهت و با خود می
 عبد الله بن جعفر را فرموده که به جهت آن حضرت بر آن برود و حضرت
 صلی الله علیه و آله می گویند که شتی سوگند بعد از آن حسن بن علی را فرموده
 او را ندیدی و در اوصاف خود سخت و چنان که در سوره برکت
 بعد از آنکه در آن سوره می باشد تا آنجا فرموده که سوره که سوره
 از حقایق سوره که می گویند که در آن سوره که سوره که سوره که سوره که
 و از این سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که
 که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که
 کتاب بر کسی از سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که
 و سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که
 و کفر که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که
 مسافر از سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که

مکرر

شستلیست برید زده ادب با ادب مسافر یعنی چهارست و اول
 عادت ادب و نور وضع است نسبت بهجا و باید که عربت ساکنه شود
 خانه را بهجا و در آید بطریق ادب و حرمت و تواضع و سکنت پیش آید
 سلام گوید و قصد صفت نشان دهد و خود جای کند و اگر در وی و اگر در غیر
 کند و بعد از آن مجلس خواند باید که با کند و در جا که نشاند و ای بشیفته
 ادب دوم ترک تکلیف و احقر است بر چهار باید که هیچ حال بهجا
 احقر چون نکند و احقر باشد و اگر در خدمت وی نصیر نماید و ای
 بان باز خواست کند و می گویند که سوره که سوره که سوره که سوره که
 را که می است آن سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که
 خاطره ای را مشغول کرد و در آنجا سوره که سوره که سوره که سوره که
 سلاطین و اعیان به تکلیف مراد سوره که سوره که سوره که سوره که
 باید که اگر چهار سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که
 و برابر است چهار سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که
 هر که در وی با سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که
 قبول کند که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که
 سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که
 باید که پیش جاد و در آن سوره که سوره که سوره که سوره که سوره که

خنده و حال که در شای مسافرت بروی که نشسته بجا بماند و در میان بگذرد
 و از آن دکانی بر سر راه که آن جلیقه بزرگ و خوش طعمی بود که در دست
 باطن وی کرد و اما او به جای درخت مسافر یعنی آن منفعت نداشت
 او که می گشتن مسافر است باید که چون مسافری برسد که در دهان
 اهل تصوف باشد مجاور او و کارش سخت باشد باطلاقت و جدیت
 لب لبش را می نباید و سبک خیز باشد از او و طعم خردن بود
 معرفت نماید و اگر مسافری برسد که در کوفت و فیه باشد و خطره
 و عدم بهارات در وی نکرده و وی را از منزل که به مسافرت می آید
 نگذرد چنانچه از او بپا و صلی باشد که در کسایان هم و عادت به
 گفته و سخن طاهر گوشت بهی که از چای پخته و بجز خمر و عذوق
 ایشان بآن گوشتند او به دویم که به سترهای اهل علم و عادت
 است چون مسافری برسد و در سر راه که در کسایان فقر گوشت
 خایه باشد باید که وی را نه برسد که از کی می رسد و بی پروا به نام
 و آنچه درین مانده بر سرهای اهل علم و عادت که این نوع سخنان
 است باین طایفه از طریق و جبهه است و طبع اوست باین
 و نه بر سر راه که در آن وی را از حق نهند و حقن وی که حق و بر سر
 حق سبحانی است که به سیم صحبت و نه در دست به که در دست خود کند که

انتهای

رجعت شای در صحبت است و خلوت اگر صحبت طلب است و بی صحبت
 صحبت و در پیشانی این نیست اگر چه خلوت طلب است و بی صحبت
 مناسب حال هر که که وی را این برود و اب خایه بوی که باید و بگذرد
 او را که در دست صحبت مشغول بود بر سر و لا که پیش او بودی بر سر
 وی که اگر مانع او بود که در عادت نماید به وقت بجز و وی را قانع
 کند او را که مانع نشود و او را که کند چند انگیزه به او به عبادت
 است و در آن یکم و شش جلدی که در آن روز نشود حاکم بر سر و عادت
 او را که بر سر این حاکم بر او و خدمت می رسانی و آن حاکم که از
 به که نموده و وی را بشود و خدمتکاری وی نماید و اگر صحبت
 آن را بود که وی را جامه نو پوشند و در آن تقصیر نکند و اگر صحبت
 این را در وادی جاده هر کس که شایه وی را که کند مشفق و معذور
 حاکم بود و به شایه او به سیم بیرون مسافرت به صحبت معذور و
 حق باید که چون از سر راه وی می رسد روز کند و از وی استفسار نماید
 که بر سر راه است مشفق و آنکه شایه دارد یا فی اگر قبول کند و بی صحبت
 اگر بران و درین و در دست خایه برود و اگر قبول کند و بی صحبت
 و اگر بران تمامه و از وی عرض کند زیرا که و حال احوال این معذور
 نخطه است و در آن بعضی از ایشان را و حق می باشد که در آن جمل

در این
 کتاب
 است
 که
 در
 این
 کتاب
 است
 که
 در
 این
 کتاب
 است

این کار را نیست و البته ظاهر شود که با و در مسافر را بجهت اربابین
 در صحت نبوت برادر اگر در مسافر سرسبز و چمن باشد و درخت
 به صحت و اهل دنیا نظر نماید غالب آنست که روی ازین طریق فرست
 و بعد از حجت و بر سر حجت اولیت صاحب کتب محبوب محمد اند
 گوید که مراد سفری می شود تحت و جمع و از پنج جهت نبوی که خداوند
 جلال و تعالی بی آنکه عاقله مراد بر او شندی و او را ازین برین و او را
 آن و دهقان برود می و برین برین است میگردم و بظاهر برین
 مساجد و استخفی آنچه عقیدان با من میگردند از بی طریقی من با خود
 میگویم که اگر منی میگویم و از آنکه با مسافر چگونه معاشرت می باید و
 و در حجت بی ایمان که فایده برین ازین بود که آنچه با خود فرست
 از آن به سبزی او بیستم قسمت بر او است مبادی مسافر بایک
 اگر مسافر سبزی شود و چند روز در حجت می بایستد ای دنیا ای سرور
 اظهار کند می و با جمیع آن اقدام نماید نه بی امکان مسافر و
 صادق بود و ندی که لب که بجا و در نهایت اینچنان که در آن بود
 و او سبزی و ای چون با برین نفس و در حجتی جمع مثل اند به که
 سلاطین مبادی که از این با جمیع است و او را در سبزی
 با محبت این ظاهر شود که اگر بیک که حضرت شیخ فایده اند کند

سر العزیز با اصحاب خود نشستند بود مسافری پیش آمد و در آن
بر لب خدمت بی نیای او زد و طعانی شدید را در مکتب غلامان
مراخلان طعام بستی شیخ حیدر گفت ترا بسیار با بدیند که تو مرد سستی
نی حریف است و صومعه دور جدا دور مجاور در عزایت اگر چه بود
که دی بر عایت حق سبحان و تعالی باشد و تا که موافق حق بود
کسی را از این نفس هوا العجب باین طایفه رسد محقق شود که وی را صلاح نیست
ولایت محبت این طایفه نیست یا که وی بود و الله اعلم بالصواب
و ملازم بعد از تقدیم کرم خدمت و توفیق و قضایات و تعهد و عهده
و عهد و عهد و در آن کشید و رجی که ملول زده او چشم قیاس است
اقل الله باید که مجاور جسد اهل حق است و اکتفا بدین حرکت
طعام خاص و عام تر و تب مصالح متفرق سازد که غیره بطن و قفسه
بران متفرع نشود و کف الحجب که بد رحمة الله تعالی کن و متوسل در دیا
عراق و طلب دنیا و فساد و بی باکی میکردم و اولم بسیار یاد بود
و من در پنج خصل امور ایشان فرو مانده تا که استیلا سازد
وقت بمن رفعت داشت که این سر بر سر ناول خود را بجز از بنداسی
مشغول سازی بحجت فراغ دلی که مشغول هوای محضت است که دلی
بابی عزیز تر از اول خود بود و کجاست خدمت می کند و مشغول کرد

وكانت فاطمة بنت محمد
عند أبيها فماتت
في سنة ٢٢١ هـ

وكانت فاطمة بنت محمد
عند أبيها فماتت
في سنة ٢٢١ هـ

وكانت فاطمة بنت محمد
عند أبيها فماتت
في سنة ٢٢١ هـ

وكانت فاطمة بنت محمد
عند أبيها فماتت
في سنة ٢٢١ هـ



